

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

تحفه‌هایی از گنجینه‌ی معارف امام رضا علیه السلام (۳۰ آبان ۸۷)

حدیث اول:

«سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ خِيَارِ الْعِبَادِ» از امام رضا علیه السلام پرسیده شد، بهترین مردم چه کسانی هستند؟
«فَقَالَ: الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا وَ إِذَا أَسَاؤُوا اسْتَغْفَرُوا وَ إِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا وَ إِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَ إِذَا غَضِبُوا عَفَوْا»^۱ حضرت فرمودند: بهترین بندگان خدا کسانی هستند که وقتی کار خوبی انجام می‌دهند، تمام وجودشان غرق مسرت و شادی است؛ اما وقتی کار خطا و بدی از آنها سر می‌زند، در مقام استغفار و عذرخواهی از محضر پروردگار برمی‌آیند؛ و هنگامی که از جانب خدای متعال به آنها عطایی می‌شود، شکر الهی را به جا می‌آورند؛ و هنگامی که خدای متعال آنها را به بلایی مبتلا می‌کند صبر و شکیبایی پیشه می‌کنند و جزع و فزع و بی‌تابی و بی‌قراری نمی‌کنند؛ و هنگامی که خشمگین می‌شوند، در اوج خشم می‌بخشند و عفو می‌کنند. از منظر علی بن موسی الرضا علیه السلام انسان‌هایی که این پنج خصوصیت را دارند، برترین بندگان خدا هستند و اینها شاخص‌های ایمان است؛ از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: کسی که وقتی کار خوبی انجام می‌دهد مسرور می‌شود، و وقتی کار بدی انجام می‌دهد محزون می‌شود، مؤمن است؛ این شاخص ایمان است. وقتی کسی از کار بد خود ناراحت هم نمی‌شود و از کار خوب خود خوشحال نمی‌شود، بویی از ایمان در او نیست. نگفتند مؤمن کسی است که کار بد انجام نمی‌دهد؛ بالأخره همه‌ی مؤمنان در قلّه‌ی عصمت نیستند؛ ممکن است از مؤمن خطایی سر

^۱ حرّانی، تحف العقول، ص ۴۴۵ و مجلسی، بحار، ج ۶۶، ص ۳۹۵.

بزند یا گناهی بکند؛ اما محال است گناه را دوست داشته باشد. ممکن است زورش به نفسش، به شهوت و غضبش، به شیطان و دنیا و هوا نرسد، گناهی بکند و زمین بخورد؛ اما محال است گناه را دوست داشته باشد؛ و چون دوست نمی‌دارد، وقتی گناهی می‌کند بلافاصله آه می‌کشد و می‌گوید ای کاش نکرده بودم؛ ای کاش خوددار بودم؛ این نشان می‌دهد که او مؤمن است.

از نظر امام رضا علیه السلام بهترین فرد کسی است که از کار نیک خود خشنود و شادمان است؛ از اینکه خدا به او توفیق داد و چنین عمل شایسته‌ای از او صادر شد، خوشحال است؛ و از کار بد خود نادم و پشیمان است و از خدای متعال پوزش می‌طلبد و طلب مغفرت می‌کند و بر عطای پروردگار شاکر است؛ قدر آن نعمت و آن منعمی را که به او نعمت عطا کرده می‌داند و از اینکه چنان منعم عظیمی چنین نعمت عظیمی به او هدیه داده غرق شادمانی می‌شود و زبان به سپاس می‌گشاید و در عمل هم آن نعمت را آن‌گونه که منعم می‌پسندد مورد استفاده قرار می‌دهد که معنای شکر همین است؛ و هنگامی که خدای متعال برای تعالی بخشیدن و ساختن او، او را در موقعیت سخت و دشواری قرار می‌دهد، و به مصیبت و محرومیتی مبتلا می‌کند، بی‌تابی نمی‌کند و از خود ضعف نشان نمی‌دهد و صبر و تحمل می‌کند؛ و هنگامی که به خشم و غضب می‌آید، به جای انتقام‌جویی و تلافی و به‌جای اعمال غضب، عفو می‌کند و می‌بخشد.

حدیث دوم:

حضرت فرمودند: «إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ»^۲ سکوت دری از درهای حکمت است. اگر کسی بخواهد حکمت الهی نصیبش شود باید سکوت اختیار کند. کسی که پرحرف است، این در را به‌روی خود می‌بندد. با سکوت اختیار کردن است که درهای حکمت از جانب پروردگار به‌سوی عبد باز می‌شود. البته سکوت مراتبی دارد؛ یک مرتبه‌اش این است که انسان با زبان کم حرف بزند؛ مرتبه‌ی دیگر سکوت که مرتبه‌ی عمیق‌تری است می‌تواند در فکر اتفاق بیفتد؛ یعنی مکالمه و گفتگوی ذهنی

^۲ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۱۳ و نوری، مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۶.

متوقف شود. مرتبه‌ی دیگر سکوت می‌تواند به قلب راه پیدا کند؛ آرزوها از دل نروید و انبعاثات قلبی متوقف شود؛ این هم مرتبه‌ی عمیق‌تری از سکوت است. اگر کسی به عمق سکوت راه پیدا کند، اصلاً کلّ این عالم محو می‌شود و حقایق دیگری برایش روشن می‌شود؛ چون این عالم قائم به خیال ماست و خیال ما هم قائم به همان گفتگوهای درونی ماست؛ اگر آن متوقف شود چیز دیگری پدیدار می‌شود. به‌هرحال اگر کسی حکمت الهی می‌خواهد باید زبانش را کنترل کند. زیاده‌گویی دل را می‌میراند.

حدیث سوم:

حضرت فرمودند: «أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ»^۳ برترین عقل این است که انسان خویش را بشناسد. معرفت نفس و اینکه انسان خودش را بشناسد، دامنه‌ی بسیار گسترده‌ای دارد و از آن بحث‌های مفصل است. یک معرفت‌النفس نوعی داریم که به‌منزله‌ی نوع انسان است، چه موجودی هستیم و خدا چه آفریده است؟ این موجود چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا من همین بدنم؟ بسیاری از اوقات من خود را با تن خود اشتباه می‌گیریم؛ خیال می‌کنیم این تن ما من ماست. باید حقیقت خودمان را کشف کنیم؛ خداوند این موجود را با چه هدفی آفریده است؟ ظرفیت‌ها و توانی که در او قرار داده چیست؟ چه استعدادهایی در او نهفته است؟ این موجود چه ابعاد وجودی دارد؟

دوم معرفت‌النفس جنسی است که جزئی‌تر است؛ اینکه نوع انسان به دو جنس زن و مرد تقسیم شده است. هر یک از این دو ویژگی‌های کاملاً متفاوتی دارند؛ برخلاف آنچه در تفکرات غربی ترویج می‌شود و فمینیست‌ها و امثال آنها می‌گویند. واقعیت این است که خدا در آفرینش، زن را زن آفریده است و مرد را مرد. همان‌طور که در جسمشان با هم متفاوتند، در نفس و روانشان هم متفاوتند. هر یک سرمایه‌های اختصاصی و ویژه‌ای دارند. این را در کتاب حجاب اشاره کرده‌ام؛ اینکه زن بگردد و ببیند چه استعدادهای اختصاصی به نوع زن داده‌اند و آن گنج‌های پنهان وجود خودش را کشف کند.

^۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۲.

مرد هم همین‌طور، ببیند چه ویژگی‌ها و سرمایه‌های اختصاصی به مرد داده‌اند، برود آنها را کشف کند، این استعدادها را شکوفا کند و از آن سرمایه‌ها بهره‌مند شود. به این می‌گویند معرفت‌النفس جنسی.

سوم معرفت‌النفس شخصی است. هریک از ما خصوصیات داریم؛ خصوصیات اخلاقی، رفتاری، و روحیات و افکار و اندیشه‌هایی داریم. باید تأمل کنیم و ببینیم خودمان چه هستیم؟ شاید این به ذهنتان عجیب بیاید و بگویید معلوم است که ما خودمان را می‌شناسیم؛ چطور برویم و خودمان را بشناسیم؟ با هرکس چهار صباحی بوده‌ایم او را می‌شناسیم؛ با خودمان که از اول عمر بوده‌ایم؛ ولی این اشتباه بزرگی است. اغلب ما دیگران را بیشتر از خودمان می‌شناسیم. علتش هم این است که ما غالباً خیره‌ی دیگران و مشغول شناسایی و ارزیابی دیگرانیم. آن قدر که به دیگران خیره‌ایم به خودمان خیره نیستیم. اینکه انسان بتواند به خودش بیندیشد؛ در خلوت وقت بگذارد و به خودش فکر کند؛ من که هستم؟ چه خلقی‌ام؟ کدامش خوب و کدامش بد است؟ چه رفتارهایی دارم؟ کدام‌ها شایسته و کدام‌ها ناشایسته‌اند؟ چه اندیشه و باورهایی دارم؟ این معرفت‌النفس شخصی است که مقدمه‌ی تزکیه‌ی نفس است. اگر کسی خویش‌شناسی شخصی نداشته باشد نمی‌تواند خودسازی کند و اگر کسی می‌خواهد خودسازی و تزکیه کند لازم‌آش این است که ابتدا خودش را بشناسد، بداند چه عیب‌هایی دارد تا بتواند آنها را برطرف کند و بداند چه حسن‌هایی دارد تا بتواند آنها را تقویت کند.

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ» اینکه انسان خودش را بشناسد.

حدیث چهارم:

حضرت فرمودند: «اِحْرَاصُوا عَلٰی قَضَائِ حَوَائِجِ الْمُؤْمِنِينَ وَ اِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَيْهِمْ وَ دَفْعِ الْمَكْرُوهِ عَنْهُمْ»^۴ در برآوردن نیاز حاجتمندان و شاد کردن دل مسلمانان و برطرف کردن ناخوشی‌هایشان حریص باشید؛ همان‌طور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حریص بودند. می‌دانید صفاتی که می‌گوییم بد است، وقتی در جای غلط قرار بگیرد بد می‌شود. حرص وقتی بد است که به سمت دنیا و به سمت رذائل می‌آید؛ اما وقتی

^۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۳ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۳.

به سمت خدا و به سمت فضایل می‌رود خوب است. لذا قرآن راجع به پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «حَرِيصٌ

عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^۵ پیغمبر بر شما حریص است؛ یعنی بر خدمت به شما و محبت و خوبی

کردن به شما حریص است؛ در خوبی کردن و لطف کردن سیری ناپذیر است. اینجا حضرت رضا علیه السلام از

همان واژه استفاده کردند و فرمودند در برآوردن نیازهای مؤمنان حریص باشید؛ در اندوختن امکانات

برای خودتان و حل مشکلات شخصی و تأمین آرزوهای نفسانی و تمنیات خودتان حرص نوزید؛

حرصتان در خدمت و برآوردن نیاز دیگران باشد. «وَ إِذْ خَالَ السُّرُورِ عَلَيْهِمْ» حرصتان بر این باشد که دل

غم‌دیده‌ی یک انسان مؤمن را شاد کنید، بتوانید بهجت و شادی را وارد دل مؤمنی کنید «وَ دَفْعِ

الْمَكْرُوهِ عَنْهُمْ» و هر مکروه و ناخوشایندی را که برای آنها پیش آمده دفع کنید و مشکلات و

تلخی‌های زندگی آنها را برطرف کنید. کسی که بخواهد دوست علی بن موسی الرضا علیه السلام و شیعه‌ی آن

بزرگوار باشد حرصش باید به آن سمت جهت پیدا کند.

حدیث پنجم:

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَ لَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» کسی که از خدا توفیق

می‌خواهد؛ اما تلاش و مجاهدت نمی‌کند، خودش را مسخره می‌کند. ما به هم می‌رسیم آرزوی توفیق

می‌کنیم یا از خدا می‌خواهیم که به ما توفیق بدهد؛ **اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا** خدایا به ما توفیق بده؛ فرمودند: کسی

که از خدا درخواست توفیق می‌کند؛ اما اهل کوشش و تلاش نیست، اهل عمل نیست و فقط با زبان

می‌گوید دعا کنید خدا توفیق دهد من این‌گونه باشم، خودش را مسخره می‌کند. آخر این‌گونه شدن

کاری هم لازم دارد تا انجام دهی! خدای متعال در عالم برای هر چیزی سببی قرار داده است. در

حدیثی امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای متعال دوست می‌دارد که افراد خواسته‌های خود را از طریق

همان اسبابی که خدا سبب آن خواسته‌ها قرار داده درخواست کنند. یعنی خدا دارو را سبب درمان

^۵ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۸.

بیماری تو قرار داده است. اینکه دارو را می‌خوری یک دعا به زبان عمل است؛ یعنی می‌گویی خدایا من را شفا بده. دارو خوردن یعنی درخواست شفا از خدا. بنابراین کسی که تمنای توفیق می‌کند؛ اما عمل نمی‌کند، خودش را مسخره کرده است. متأسفانه گاهی اهل سلوک هم به این بلا مبتلایند. یعنی فکر می‌کنند با حرف زدن و خود را مشغول تفنن‌ها کردن و آرزو و تمنی داشتن سالکند و راه را طی می‌کنند. نه، باید راه افتاد؛ باید تلاش و مجاهدت کرد؛ این مجاهدت خودش در زبان عمل دعاست. وقتی مجاهدت می‌کنی از خدا هم به همین زبان توفیق می‌خواهی که مرا موقّق کن تا بتوانم مجاهدتم را به نحو کامل عملی کنم. بعد حضرت فرمودند: «وَمَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ لَمْ يَتْرُكْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا فَقَدْ إِسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» کسی که از آتش دوزخ به خدای متعال پناه می‌برد؛ اما هوس‌ها و تمنیات و شهوات دنیوی را ترک نمی‌کند، خودش را مسخره می‌کند؛ چون گفتیم جهنّم باطن دنیاست؛ چیز دیگری نیست. ملکوت دنیا جهنّم است. لذا قرآن فرمود: «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۶ جهنّم هم‌اکنون در دنیا کافران را احاطه کرده است. یعنی همین دنیایی که در آن هستند جهنّم است؛ منتهی الان ادراکات باطنی آنها خواب است، بعد از مرگ که با سیلی عزرائیل بیدار شدند باطن عالم را می‌بینند، آن وقت جهنّمی را که در آن هستند ادراک می‌کنند. پس کسی که شهوت مال، شهوت جاه و مقام، شهوت جنسی و شهوات مختلف دنیا و هوسرانی‌ها و لذّت‌جویی‌های دنیوی را ترک نمی‌کند و درکنارش از آتش دوزخ به خدای متعال پناه می‌برد، خودش را مسخره کرده است. وقتی خودش آتش روشن می‌کند، چطور از خدا پناه می‌طلبد؟ دوزخ همانی است که خودت با اعمال و رفتارت، با افکار و نیات و خلیات و روحیات می‌سازی؛ همین دوزخ است. خودت دوزخ را روشن و شعله‌ور می‌کنی، بعد هم می‌گویی خدایا پناه بر تو از آتش دوزخ! خودت را آتش می‌زنی بعد می‌گویی پناه بر خدا! لذا فرمودند این فرد خودش را مسخره می‌کند. اگر کسی می‌خواهد از آتش دوزخ در امان باشد، باید لذّت‌جویی‌ها و هوسرانی‌های دنیوی را ترک کند. سپس حضرت فرمودند: «وَمَنْ أَحَبَّ عَاصِيًا فَهُوَ عَاصٍ» هر کس

^۶. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۹.

گناهکاری را دوست داشته باشد، خودش گنهکار است. این از آن احادیث بسیار حسّاس و کلیدی است. البته دوست داشتن را باید توضیح بدهیم. یک وقت کسی را به خاطر اعمالش دوست داریم؛ یک وقت هم کسی را به خاطر خودش و غیر جنبه‌های عملی‌اش دوست داریم. اینجا بحث دوست داشتن به خاطر عمل است. یعنی کسی، معصیت کاری را به خاطر معصیتی که انجام می‌دهد؛ بی‌حیایی و بی‌عفتی‌اش یا هر معصیت دیگر دوست دارد. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: کسی که معصیت کاری را دوست بدارد خودش معصیت کار است. «**وَ مَنْ أَحَبَّ مُطِيعاً فَهُوَ مُطِيعٌ**» و کسی که اهل طاعتی را دوست بدارد خودش اهل طاعت است. حضرت به ما راه نشان می‌دهد. ای سالک الی‌الله! می‌خواهی اهل طاعت شوی؟ اهل طاعت را دوست بدار، خودت می‌شوی مطیع؛ چون محبت محب را به رنگ محبوب درمی‌آورد. انسان وقتی کسی را دوست داشته باشد کم کم همه چیزش شبیه او می‌شود. وقتی کسی را دوست دارید کم کم رفتارهایتان و حتی لباستان هم شبیه او می‌شود؛ کم کم وسایل زندگیتان را شبیه او می‌خرید. در کلاس‌های دانشگاه می‌شد تشخیص داد این دانشجو تحت تأثیر کدام استاد است. گاهی من دانشجویی را نگاه می‌کردم می‌دیدم حتی تکیه کلام‌هایش و لحن صحبتش شبیه فلان استاد شده است؛ می‌فهمیدم این فرد به شدت عاشق آن استاد است. انسان وقتی عاشق کسی باشد، شبیه او می‌شود. لذا کسی که اهل طاعت را دوست بدارد کم کم خودش هم اهل طاعت می‌شود. «**وَ مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَهُوَ ظَالِمٌ**» و کسی که ستمگری را یاری کند خودش ظالم و ستمگر است. «**وَ مَنْ خَدَلَ عَادِلًا فَهُوَ خَادِلٌ**» و کسی که انسان عادل را خوار کند، خودش خوار است؛ یا به نقل دیگری می‌فرماید: «**مَنْ خَدَلَ ظَالِمًا فَهُوَ عَادِلٌ**» کسی که ظالمی را خوار کند، عادل است. همان‌طور که اگر ظالمی را یاری کنی ظالمی، اگر ظالمی را هم خوار کنی عادل. بعد حضرت فرمودند: «**إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ**» بین خدا و احدی خویشاوندی نیست. قرآن اشاره فرموده است که یهودیان و مسیحیان برای خود یک موقعیت فوق‌العاده قائل بودند. بهشت را اختصاصی خودشان می‌دانستند؛ اما اینجا امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: بین خدا و احدی خویشاوندی نیست. فکر نکنید شما به‌دلیلی غیر از اعمال صالحتان می‌توانید به قرب الهی راه داشته باشید. «**وَ لَا يَنْبَأُ أَحَدٌ وَلَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ**» و احدی به ولایت الهی راه

پیدا نمی‌کند، مگر با طاعت. راه سیروسلوک، راه رسیدن به مقام ولایت و مقام خلیفه‌اللهی چیزی جز اطاعت از خدا نیست. امام رضا علیه السلام فرمودند: احدی به ولایت خدا راه پیدا نمی‌کند مگر با طاعت و فرمانبری از خدا. با شعر عرفانی خواندن و حلقه‌ی عرفانی تشکیل دادن و رقص و سماع صوفیانه کردن و قیافه و شکل‌های صوفیانه گرفتن کسی به مقام ولایت نمی‌رسد. جز از راه طاعت کسی به مقام ولایت راه نخواهد یافت. بعد حضرت فرمودند: **«وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ائْتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ لَا يَأْسَأُكُمْ وَ أَحْسَابِكُمْ»**^۷ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به بنی‌عبدالمطلب فرمودند: عمل‌هایتان را برایم بیاورید؛ نسب‌ها و حسب‌هایتان را به رخ من نکشید. اینکه ما نسب و حسبمان به عبدالمطلب می‌رسد، و با شما هم‌تیره هستیم، به کار نمی‌آید. خدا جز طاعت و عمل صالح را از کسی قبول نمی‌کند. مراقب باشیم مبدا به چیزی جز عمل دل‌خوش کنیم. اگر ایمان است این ایمان باید در عمل ظهور پیدا کند؛ والاّ ایمانی که ظهور عملی ندارد ادّعی‌گزار است؛ ایمان واقعی نیست. اگر عشق و محبت به خدا ظهور عملی پیدا نکند، ادّعی‌عاشقی و ادّعی‌گزار است. آن دویستی منسوب به امام صادق علیه السلام را خوانده‌ایم که می‌فرمایند: **«تَعْصِي أَوْلِيَّهِ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ»** خدا را معصیت می‌کنی؛ بعد هم تظاهر به عشق و محبت او داری. **«هَذَا لَعْمَرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ»** قسم به جان تو که این دربین کارها کار بدیع و نوظهوری است. **«لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ»** اگر محبت تو به خدا راستین بود طاعت او را به‌جا می‌آوردی. **«إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ»**^۸ همانا عاشق و محب، مطیع محبوبش است. تو چطور ادّعی‌محبت خدا را داری بعد هم عصیان و سرکشی در برابر فرمان پروردگار می‌کنی؟ لذا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بنی‌عبدالمطلب فرمودند: به من نگویید ما از فرزندان عبدالمطلبیم؛ از نسل هاشمیم، سیدیم، چنین و چنانیم؛ اینها را برای من بیاورید؛ بلکه بگویید چه کاره‌اید؟ عملتان کو؟ بعد

^۷ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۳۵ و مجلسی، بحار، ج ۹۳، ص ۲۲۱.

^۸ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۴؛ ابن‌شعبه حرّانی، تحف‌العقول، ص ۲۹۴.

پیامبر این آیهی قرآن را خواندند: قَالَ اللهُ تَعَالَى: «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ»^۹ وقتی در صور دمیده می‌شود، در آن روز هیچ نسب و رابطه‌ی فامیلی بین اشخاص باقی نمی‌ماند. «وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى»^{۱۰} هر کس تنهای تنها حاضر می‌شود. راجع به نسب و حسب کسی سؤال نمی‌کنند. «فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^{۱۱} هر کس کفه‌ی اعمال صالحش سنگین شود او رستگار خواهد بود. «وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ»^{۱۲} اما کسی که کفه‌ی اعمال صالحش سبک بود از کسانی است که در روز قیامت اصل سرمایه‌شان را باختند؛ خودشان را باختند؛ ضرر کردند و در دوزخ جاودانه خواهند بود.

حدیث ششم:

حضرت فرمودند: «اعْلَمُوا أَنَّ رَأْسَ طَاعَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ التَّسْلِيمُ لِمَا عَقَلْنَاهُ وَ لِمَا لَمْ نَعْقِلْهُ» مقام تسلیم خیلی مهم است؛ مقامی است در آستانه‌ی فنا؛ یعنی کسی که اهل تسلیم شد در آستانه‌ی فناست. بالاتر از مقام توکل و تفویض و رضا و صبر و قناعت و همه‌ی این مراتب است. اهل تسلیم در آستانه‌ی فنا هستند. حضرت فرمودند: آگاه باشید، حواستان جمع باشد که رأس طاعت خدای سبحان تسلیم در برابر فرمان‌های الهی است. چه آنهایی که با عقل‌مان چرایی و حکمتش را بتوانیم بفهمیم و هضم کنیم؛ و چه آنهایی که عقل ما نمی‌رسد و نمی‌دانیم خاصیتش چیست؛ حکمتش چیست؛ و چرا خدا گفته است؟ چون آنجایی که انسان با عقلش درک می‌کند تسلیم معنا ندارد. وقتی خودت فهمیدی اگر این آب را بخوری تشنگی‌ات برطرف می‌شود، می‌خوری؛ اگر هم نگفته بودند این کار را به خاطر

۹. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۱.

۱۰. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۴.

۱۱. سوره‌ی أعراف، آیه‌ی ۱۰۲.

۱۲. سوره‌ی أعراف، آیه‌ی ۱۰۳.

خاصیتش می‌کردی؛ اما جایی که تسلیم بودند محک می‌خورد کجاست؟ آنجایی که می‌بینی هیچ خاصیتی در این کار برایت متصور نیست، آنجا اگر تن دادی و نگفتی تا نفهمم حکمتش چیست اطاعت نمی‌کنم؛ بلکه تسلیم شدی و گفتی چون مولای من امر کرده است اطاعت می‌کنم، عبد خدا هستی. شرط فرمانبری عبد این نیست که چرایی فرمان را درک کند. آیا همه‌ی آنچه خدا براساس علم بی‌کرانه‌ی خویش ضرورت انجامش را دانسته و دستور داده است، ما با این علم قلیل بشری می‌توانیم به چرایی‌اش پی ببریم؟ خدا «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^{۱۳} است؛ «أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»^{۱۴} است. ما چطور؟ «وَمَا أَوْتِئْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^{۱۵} ما با این علم قلیل انتظار داریم چرایی همه‌ی آنچه را خدا با علم بی‌کرانه‌ی خود مقرر کرده درک کنیم؟ وقتی نزد پزشک می‌رویم نمی‌گوییم، تا نفهمم این داروها ترکیباتش چیست و در بدن من چه آثاری دارد و چه فعل و انفعالاتی صورت می‌دهد، دارو را نمی‌خورم. این حرف را به دکتر بزنیم، می‌گوید برو خودت را مسخره کردی! اگر می‌خواهی چرایی‌اش را بفهمی باید بروی سال‌ها در دانشکده‌ی پزشکی درس بخوانی. تو اگر بیماری و می‌خواهی درمان شوی به چرایی دارو کاری نداشته باش. اگر مرا به عنوان یک پزشک حاذق و خیرخواه قبول داری به نسخه‌ی من عمل کن. اگر بخواهی اول چرایی‌اش را بفهمی و بعد دارو را بخوری این بیماری تو را می‌کشد. کسی هم که عمل به احکام‌الله را منوط می‌کند به فهمیدن چرایی و حکمتش و قانع شدن عقلی خودش، مرگش فرامی‌رسد و در انحطاط و تباهی از دنیا می‌رود؛ بی‌آنکه چرایی را فهمیده باشد. لذا حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: در رأس طاعت خدای سبحان تسلیم بودن در برابر همه‌ی احکام الهی است؛ خواه عقل ما چرایی‌هایش را هضم کند و خواه هضم نکند. «فَإِنَّ رَأْسَ الْمَعَاصِي الرَّذُّ عَلَيْهِمْ» و در رأس معصیت‌ها این است که سخن اولیاء الهی را رد کنی؛ نپذیری؛ و بگویی چون چرایی‌اش را

^{۱۳}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۱ و ۲۸۲.

^{۱۴}. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲.

^{۱۵}. سوره‌ی اِسْرَاء، آیه‌ی ۸۵.

نمی فهمم اطاعت نمی کنم. «وَ إِنَّمَا امْتَحَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ بِطَاعَتِهِ لِمَا عَقَلُوهُ وَ مَا لَمْ يَعْقِلُوهُ إِبْجَاباً لِلْحُجَّةِ

وَ قَطْعاً لِلشُّبْهَةِ»^{۱۶} خدای عزوجلّ مردم را با اطاعت نسبت به آنچه عقلشان می فهمد و آنچه عقلشان

نمی تواند بفهمد امتحان کرد؛ و این امتحان در مقام ایجاب و پذیرش حجت الهی و بریدن هر نوع

شبهه و ابهامی است. وادی عبودیت وادی خودنمایی و اظهار فضل نیست؛ وادی چون و چرا نیست؛

وادی تسلیم و رضاست. شأن عبد چون و چرا نیست، عبد در برابر مولای خود چون و چرا نمی کند.

خدایا چرا گفתי نماز بخوان؟ چرا گفתי حجاب داشته باش؟ خدایا تا نفهمم، حجاب نخواهم داشت.

این بندهی خدا نیست؛ بندهی عقل است و اتفاقاً قرن ما، قرن فرعونیت عقل بشر است. عقل بشر «أَنَا

رَبِّكُمْ الْأَعْلَى» می زند. می خواهد همه چیز را با محک عقل بسنجد؛ این فرعونیت است نه عبودیت.

کسی که می خواهد سالک الی الله شود، باید عبد باشد و عبد یعنی بی چون و چرا عبادت کردن.

نمی گویم نباید حکمت هایی را که تاحدودی در دسترس فهم بشر است یاد گرفت، عیبی ندارد؛ اما اگر

عمل را منوط به آن حکمت کردی، خاصیت آن عمل از بین رفت؛ یعنی اگر گفתי روزه می گیرم چون

سبب می شود چربی اضافه ی بدن آب شود و بیماری های انسان درمان شود، این روزه نیست. روزه

یعنی عبادت حضرت حق؛ اگر رژیم غذایی می گیری که سلامتی پیدا کنی چرا پای خدا می نویسی؟

اگر عمل به احکام را به انگیزه ی دستیابی به خاصیت های آن حکم انجام دادی، پای خدا ننویس. این

کار عبادت نیست. عبادت یعنی به صرف اینکه خدا گفته است، نه به خاطر اینکه برایم خاصیت دارد.

این نکته ی بسیار ظریفی است و متأسفانه بسیاری به آن مبتلا هستند.

امیدواریم خداوند به برکت علی بن موسی الرضا علیه السلام ما را از این ابتلاء نجات دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۶}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۰۹.